رخسار: چهره

هین: بدان

مژده: خبر خوب

لحظه شماری: شمردن لحظه ها، انتظار کشیدن

بالاخره: سرانجام

انبوه: زیاد

جنبش: حرکت، تکان

آب و جارو شده بودند. همه جا و همه چیز و همه کس به انتظار رسیدن این مهمان و تماشای رُخسار ایشان بودند.

سرودهای نشاط‌انگیز از «صدا و سیما» شنیده می‌شد.

«آب زنید راه را، هین که نگار می‌رسد

مژده دهید باغ را، بوی بهار می‌رسد...»

کم‌کم به آن روز نزدیک می‌شدیم. در مدرسه قرار گذاشتیم که برای استقبال برویم. بچّه‌ها خوشحال و بی‌قرار بودند؛ هریک از ما لحظه‌شماری می‌کرد که روز استقبال کی می‌رسد؟!

بالاخره آن روز رسید. شب قبل، آن‌قدر هیجان‌زده بودم که نمی‌دانم چطور خوابیدم؛ فقط به فردا و انبوه جمعیت فکر می‌کردم.

صبح آن روز، زودتر از همیشه با شنیدن صدای جیک جیک گنجشکان از خواب بیدار شدم. لحظه‌ای فکر کردم؛ مثل اینکه گنجشکان هم آمدن این مهمان عزیز را جشن گرفته‌اند. خوشحال و با نشاط به حیاط رفتم. نسیم خنک و ملایم بامدادی، دستی به صورتم کشید، خنکی هوای صبح را با تمام وجود حس کردم. کمی به تماشای جنبش گنجشک‌ها در لابه‌لای



پاسخ صفحه به صفحه درس فارسی پایه چهارم؛ طراح: سمیرا ابوالقاسمی